



تحلیل سماع اموات با تاکید بر آیات ۸۰ و ۸۱ سوره نمل (با رویکرد قرآن به قرآن)

زهرا حصارکی^۱

محمدحسین ضیائی نیا^۲

چکیده

سماع موتی یکی از مسائل مبنایی در موضوع شفاعت و استغاثه از اولیاء الهی در دنیا است. برخی از سلفی ها با زیر سوال بردن سماع اموات، زیربنای اموری هم چون شفاعت و استغاثه به اولیاء و صالحان را مورد خدشه قرار داده اند. مخالفان سماع موتی، برای اثبات مدعای خویش به برخی از آیات قرآن کریم استناد کرده اند. البانی اولین کسی است که با تبیین متفاوت آیات ۸۰ و ۸۱ سوره نمل، تقریر جدیدی از عدم سماع اموات ارائه کرده است. این مقاله در صدد است با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و با استناد به آیات قرآن کریم به نقد دیدگاه البانی بپردازد. در نتیجه‌ی این پژوهش روشن می‌شود که با توجه به مفهوم شناسی قرآنی سماع و موت؛ مراد از سماع در آیات لازمه‌ی آن یعنی هدایت‌پذیری است، و مراد از میت در آیات، کافر می‌باشد. در نتیجه وجه شبه در تشبیه کافر به میت، سماع به معنای مطلق شنیدن نیست؛ بلکه مراد لازمه‌ی آن - یعنی هدایت‌پذیری - است.

واژگان کلیدی

سماع موتی، اسماع موتی، سماع هدایت، موت، حیات، کافر

تحلیل سماع اموات با تاکید بر آیات ۸۰ و ۸۱ سوره نمل (با رویکرد قرآن به قرآن)

۱. کارشناسی ارشد فلسفه اسلامی، دانشکده هدی قم؛ دانش آموخته سطح سه جامعه الزهراء (ع). (z.hesaraki@chmail.ir)

۲. دانش آموخته سطح چهار موسسه مطالعات اسلامی، حوزه علمیه قم؛ دانشجوی دکتری مدرسی قرآن و متون اسلامی، دانشگاه معارف، قم. (mmh.zaiee@yahoo.com)

سمع موتی یکی از مسائل مبنایی در مبحث شفاعت و استغاثه از اولیاء الهی در دنیا است. برخی از سلفی‌ها با زیر سوال بردن سماع اموات، زیربنای اموری هم چون شفاعت و استغاثه به اولیاء و صالحان در دنیا را مورد خدشه قرار داده اند. مخالفان سماع موتی، برای اثبات مدعای خویش به برخی از آیات قرآن کریم استناد کرده‌اند.

البانی برای اولین بار با شرح و تحقیق کتاب الآیات البینات فی عدم سماع الاموات علی مذهب الحنفیه السادات، نوشته ی نعمان بن محمود الألوسی، دیدگاه عدم سماع اموات را منقح نمود. وی با توجه به آیاتی که در آن کافران به اموات تشبیه شده اند، تشبیه کافر به میت را دلیل بر عدم سماع اموات دانست. وهابیت نیز با تکیه بر این استدلال البانی قائل به عدم سماع اموات شده‌اند.

از آیاتی که نقش محوری در استدلال مخالفان دارد آیات ۸۰ و ۸۱ سوره نمل است که مشابه آن‌ها در سوره روم (آیات ۵۰ و ۵۱) نیز تکرار شده است. این مقاله در صدد تحلیل آیات ۸۰ و ۸۱ از سوره نمل در مسأله ی سماع اموات با استفاده از رویکرد قرآن به قرآن می باشد. با توجه به اینکه در این آیات کافران علاوه بر اموات به ناشنوا و نابینا نیز تشبیه شده‌اند؛ می‌توان با بررسی هر کدام از تشبیه‌های صورت گرفته در آیه و مفهوم شناسی آن‌ها با توجه به سایر آیات قرآن کریم، منظور از عدم سماع در آیه را به روشنی تبیین نمود.

با توجه به پژوهش‌هایی که در این مسأله انجام گرفته؛ می‌توان کتاب «سمع موتی» نوشته حسن سعادت پرور، مقاله «پاسخ به شبهات البانی در باب سماع موتی» نوشته مجید فاطمی نژاد، و مقاله «بررسی تطبیقی اسماع و سماع موتی در تفاسیر فریقین» از خانم نسرین رنجبری و دیگران را به عنوان آثاری که به طور خاص به این مسأله پرداخته اند نام برد. پژوهش‌های صورت گرفته از نقاط قوتی همچون رویکرد تطبیقی و استفاده از روایات و تفاسیر اهل سنت در پاسخ به شبهه بهره می‌برد.

لکن از آن جایی که قرآن کریم تبیان است و با تمسک به مجموع آیات آن می‌توان درک درستی نسبت به مسائل بدست آورد؛ و همچنین با درنظر داشتن این که غالب ادله مخالفان سماع موتی، متکی بر استناد به آیات قرآن است؛ این ضرورت ایجاب می‌شود که دیدگاه قرآن کریم را با توجه به خود آیات تبیین نماییم تا امکان اقناع بیشتری برای مخاطب فراهم شود. با توجه به این ضرورت، وجه امتیاز این پژوهش نسبت به سایر پژوهش‌های صورت گرفته از حیث محتوا در جزئی بودن موضوع و تمرکز بر آیات ۸۰ و ۸۱ سوره نمل، و از حیث رویکرد استفاده از تحلیل قرآنی آیات برای تبیین مسأله می‌باشد، به نحوی که در پژوهش حاضر دیدگاه مفسران به جز در مواردی خاص و به عنوان مؤید - در تحلیل مسأله لحاظ نشده است. زیرا دیدگاه مفسران به تنهایی در حل این شبهه

راه گشا نخواهد بود و تنها بیان گر اختلاف اقوال در مساله است. همچنین ساختار مقاله بر اساس مفردات بکار رفته در آیات ۸۰ و ۸۱ سوره نمل تنظیم شده است. در هر فراز مفاهیم آیه از لحاظ لغوی و اصطلاح قرآنی مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته و نتیجه گیری می‌شود.

تقریر شبیهه

تشبیه کفار به اموات در آیات قرآن در چند مورد صورت گرفته است:

- **إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ.**

فقط کسانی [دعوت را] پاسخ می دهند که [سخنانت را با دقت، تدبیر، اندیشه و تفکر] می شنوند، [مشرکان و کافران لجوج، مردگان] و خدا مردگان را [در قیامت] برمی انگیزد، آنکه [برای حسابرسی] به سوی او بازگردانده می شوند.^۳

- **إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ. وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَى عَنْ صَلَاتِهِمْ إِنَّ تُسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ.**

بی تردید تو نمی توانی [دعوت را] به مردگان بشنوانی، و نیز نمی توانی آن را به کران که پشت کنان روی برمی گرداند بشنوانی. و تو هدایت کننده کوردلان از گمراهی شان نیستی، و نمی توانی [دعوت را] جز به آنان که به آیات ما ایمان می آورند و تسلیم [فرمان ها و احکام] خدا هستند، بشنوانی.^۴

- **وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَالْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ.**

و زندگان و مردگان هم یکسان نیستند. بی تردید خدا [دعوت حق را] به هر کس بخواهد می شنواید؛ و تو نمی توانی [دعوت حق را] به کسانی که در قبرهایند بشنوانی.^۵
البانی شبیهه عدم سماع موتی را چنین تقریر می کند:

خداوند در این آیات کافران را در نشنیدن (سخن حق) به اموات تشبیه کرده است. این تشبیه دلالت می کند که اموات (که در این جا مشبّه به هستند) نمی شنوند. همچنان که وقتی زید در شجاعت به شیر تشبیه می شود، این شجاعت در شیر قوی تر از شجاعت در زید هست؛ بنابر این در ما نحن فیه نیز عدم سماع در اموات بیشتر و شدیدتر از عدم سماع در کفار است.^۶ نتیجه اینکه اموات سماع ندارند، و نمی توانند پاسخ گوی کسانی باشند که ایشان را می خوانند.

۳. الأنعام، ۳۶، برای ترجمه آیات ترجمه حسین انصاریان و محمدمهدی فولادوند مورد استفاده قرار گرفته است.

۴. النمل، ۸۰ و ۸۱ و الروم، ۵۲ و ۵۳. (البته در ابتدای آیه ۵۳ روم حرف فاء آمده است)

۵. فاطر، ۲۲.

۶. التحقيق فی الآيات و البينات، ص ۲۱.

نوشته حاضر با بررسی آیات ۸۰ و ۸۱ سوره ی نمل، سعی در ارائه ی پاسخ جدیدی به این شبهه دارد. بدیهی است که با بررسی مفاهیم بکار رفته در این آیات از قبیل موت و حیات و کفر و ... شبهات پیرامون آیات دیگر نیز پاسخ داده می‌شود.

پاسخ شبهه

باید توجه داشت در آیات مذکور ، کفار علاوه بر اموات، به نایبنا و ناشنوا تشبیه شده‌اند. با بررسی هرکدام از این تشبیهات و مفهوم شناسی قرآنی مفردات بکار رفته در آن‌ها می‌توان پاسخ دقیق تری نسبت به مساله بیان نمود. برای تبیین دقیق دیدگاه موافقان سماع موتی، می‌بایست ابتدا مفهوم شناسی مفردات «موت»، «حیات»، «سمع» و «کفر» در آیه به روشنی تبیین گردد.

۱. فراز آغازین آیه ۸۰: «إِنك لا تسمع الموتى»

۱-۱. مفهوم شناسی سَمِعَ

سمع در لغت به قوه‌ای در گوش اطلاق می‌گردد که به واسطه آن اصوات درک می‌گردد^۷ و به آن حسّ شنوایی گفته می‌شود.^۸ همچنین از آن به فهمیدن و اطاعت کردن نیز تعبیر می‌شود.^۹ «سَمِعْتُ کلامه» یعنی معنای کلام او را فهمیدم.^{۱۰}

از منظر قرآن کریم، شنیدن ظاهری باید در هدایت آدمی و رسیدن او به کمال تاثیر گذار باشد به همین جهت اگر آن نتایج و آثار محقق نگردد؛ گویا شنیدن محقق نشده است.

قرآن کریم یکی از آثار سمع و شنوایی انسان را تعقل در پیام انبیاء بیان می‌کند:

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ.

آیا گمان می‌کنی بیشتر آنان [سخن حق را] می‌شنوند، یا [در حقایق] می‌اندیشند؟ آنان جز مانند چهارپایان نیستند.^{۱۱}

و کسی که از تعقل در پیام توحید بی‌بهره است را کور و کر و لال می‌داند:

صُمٌّ بَكْمٌ عُمِّيٌّ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ.

[کافران، در حقیقت] کر و لال و کورند، به همین سبب [درباره حقایق] اندیشه

نمی‌کنند.^{۱۲}

۷. مفردات ألفاظ القرآن، ص ۴۲۵.

۸. لسان العرب، ج ۸، ص ۱۶۲.

۹. تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱۱، ص ۲۲۷؛ مجمع البحرين، ج ۴، ص ۳۴۸، (و سَمِعْتُ کلامه: أي فهمت معنی لفظه).

۱۰. مجمع البحرين، ج ۴، ص ۳۴۸.

۱۱. الفرقان، ۴۴.

۱۲. البقرة، ۱۷۱،

و مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَ لَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ.

و برخی از آنان به تو گوش می دهند [ولی گویا نمی شنوند] آیا تو می توانی کران را
گرچه اندیشه نمی کنند، بشنوانی؟^{۱۳}

دو عبارت «يَسْتَمِعُونَ» و «لَا يَعْقِلُونَ» اشاره دارد به این که کافران، پیام رسولان را شنیده و درک
می کنند؛ ولی در آن تعقل نمی کنند.

همچنین از منظر قرآن کریم یکی از مهم ترین آثار تعقل، هدایت پذیری و ایمان است:

لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُونَ.^{۱۴}

در حقیقت شنوایی برای کافران فائده و ثمره ای (هدایت و ایمان) ندارد؛ به همین دلیل کافران
همچون کسانی هستند که از سمع و بصر بی بهره اند:

صُمٌّ بَكْمٌ عُمِيٌّ.^{۱۵}

یکی دیگر از آثار شنوایی از منظر قرآن، اطاعت قلبی و عملی است. به همین دلیل در برخی از آیات،
شنیدن و اطاعت پذیری را قوی برآمده از ایمان می داند:

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ... أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا.

گفتار مؤمنان ... فقط این است که می گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم.^{۱۶}

بنابراین از منظر قرآن کریم، مومنان راستین کسانی اند که به آثار و لوازم شنیدن - ایمان و اطاعت
عملی - پایبند هستند. به همین جهت قرآن کریم شنوایی را مختص به صاحبان ایمان می داند:

إِنْ تُسْمِعْ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ.

و نمی توانی [دعوت را] جز به آنان که به آیات ما ایمان می آورند و تسلیم [فرمان ها و
احکام] خدا هستند، بشنوانی.^{۱۷}

۱۳. یونس، ۴۲.

۱۴. البقرة، ۱۷۰: «أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُونَ»

۱۵. أهوال القبور وأحوال أهلها إلى النشور، ص ۸۰: «الآية في نفي السمع والإبصار عنهم لأن الشيء قد ينفي لانتفاء فائده وثمرته
وثمرته فإذا لم ينتفع المرء بما يسمعه ويصره فكأنه لم يسمع ولا يبصر وسمع الموتى هو بهذه المثابة وكذلك سماع الكفار لمن

دعاهم إلى الإيمان والهدى»

۱۶. النور، ۵۱.

۱۷. النمل، ۸۱.

ولی کافران به لوازم شنوایی - اطاعت عملی و قلبی - پایبند نبودند؛ و بلکه در عمل نیز با آن مخالفت می‌کنند:

قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا.

گفتند: شنیدیم و [در باطن گفتند:] نافرمانی کردیم.^{۱۸}

يَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا ... وَكُذِّبُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا ... لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ.

می‌گویند: [دعوت را] شنیدیم و [به باطن می‌گویند:] نافرمانی ... و اگر آنان [به جای این همه اهانت از روی صدق و حقیقت] می‌گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم ... قطعاً برای آنان بهتر و درست‌تر بود.^{۱۹}

در نتیجه کافران از منظر خداوند فاقد آثار شنوایی و اطاعت قلبی هستند.

حاصل اینکه سمع به معنای شنیدن و فهم، تاثیر بسزایی در هدایت آدمی دارد. از منظر قرآن کریم، غایت قوه شنوایی در وجود انسان زمانی محقق می‌گردد که شنیدن در هدایت روح انسان به سمت حقیقت تاثیر گذار باشد. در نتیجه ثمره شنیدن، تعقل؛ و ثمره تعقل، هدایت پذیری (ایمان قلبی) و همچنین ثمره ایمان، اطاعت پذیری (عمل) از دستورات خداوند است. و اگر این آثار و ثمرات محقق نشود؛ گویا شنیدن ثمره و بهره‌ای برای فرد نداشته. در نتیجه این فرد همچون کسی است که از قوه شنیدن بهره‌مند نیست:

وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَ أَبْصَارًا وَ أَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَ لَا أَبْصَارُهُمْ وَ لَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ.

و برای آنان گوش و چشم و دل قرار داده بودیم، ولی گوش و چشم و دلشان چیزی از عذاب را از آنان برطرف نکرد.^{۲۰}

به همین دلیل خداوند او را ناشنوا خطاب می‌کند:

صُمٌّ بَكْمٌ عُمِّي.

۱۸. البقرة، ۹۳.

۱۹. النساء، ۴۶.

۲۰. الأحقاف، ۳۶.

۲۱. أهوال القبور وأحوال أهلها إلى النشور، ص ۸۰ «الآية في نفي السماع والإبصار عنهم لأن الشيء قد ينفي لانتفاء فائده وثمرته فإذا لم ينتفع المرء بما يسمعه ويبصره فكأنه لم يسمع ولا يبصر وسماع الموتى هو بهذه المثابة وكذلك سماع الكفار لمن دعاهم إلى الإيمان والهدى»

۲-۱. مفهوم‌شناسی کفر

کفر در لغت به معنای پوشاندن چیزی است.^{۲۲} کفر ضد ایمان است به دلیل اینکه حق را می‌پوشاند. همچنین به معنای عصیان و امتناع است.^{۲۳} کفران نعمت، نقیض شکر (به معنای اظهار کردن) می‌باشد.^{۲۴} توصیف شب به کافر به دلیل پوشاندگی شب، و وصف کشاورز به کافر به دلیل نهان کردن بذر در خاک است.^{۲۵}

کافر در اصطلاح قرآنی به کسی اطلاق می‌شود که علی‌رغم درک حقیقت سعی در پوشاندن آن دارد:

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ.

پس زمانی که قرآن [که پیش از نزولش آن را با پیشگویی تورات می‌شناختند] نزد آنان آمد، به آن کافر شدند؛ پس لعنت خدا بر کافران باد.^{۲۶}

و همین سعی در پوشاندن حقیقت، وجه تشابه معنای لغوی و اصطلاحی کفر می‌باشد. امام صادق (ع) در روایتی که از ایشان نقل شده است وجوه کفر را با توجه به آیات قرآن به پنج قسم تقسیم فرموده‌اند: کفر جحود نسبت به ربوبیت، کفر جحود نسبت به معرفت، کفر نعمت، کفر نسبت به ترک دستورات الهی و کفر براءت.^{۲۷}

وجه اول: کفر جحود نسبت به ربوبیت خداوند:

و قَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ.

گفتند: زندگی و حیاتی جز همین زندگی و حیات دنیای ما نیست که [همواره گروهی از ما] می‌میریم و [گروهی] زندگی می‌کنیم، و ما را فقط روزگار هلاک می‌کند.^{۲۸}

وجه دوم: کفر جحود نسبت به معرفت، به این معنا که کسی که حق را شناخته و برایش ثابت شده باز هم حق را انکار می‌کند:

وَ جَحَدُوا بِهَا، وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ، ظُلْمًا وَ عُتْوًا.

و آنها را در حالی که باطنشان به الهی بودن آن معجزات یقین داشت، ستمکارانه و برتری‌جویانه انکار کردند.^{۲۹}

۲۲. معجم مقاییس اللغة، ج ۵، ص ۱۹۱؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۴۶۱.

۲۳. المحيط فی اللغة، ج ۶، ص ۲۵۰.

۲۴. مفردات ألفاظ القرآن، ص ۴۶۱؛ العين، ج ۵، ص ۳۵۶؛ المحيط فی اللغة، ج ۶، ص ۲۵۰.

۲۵. مفردات ألفاظ القرآن، ص ۴۶۱.

۲۶. البقرة، ۸۹.

۲۷. الکافی، ج ۲، ص ۳۸۹، ح ۱.

۲۸. الجاثية، ۲۴.

۲۹. النمل، ۱۴.

وجه سوم: کفران نعمت است، که خدای سبحان در باره‌اش از حضرت سلیمان چنین حکایت فرموده است:

هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ
فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ.

گفت: این از فضل و احسان پروردگار من است، تا مرا بپایزاید که آیا سپاس گزارم یا بنده ای ناسپاسم؟ و هر کس که سپاس‌گزاری کند، به سود خود سپاس‌گزاری می‌کند و هر کس ناسپاسی ورزد، [زیانی به خدا نمی‌رساند]؛ زیرا پروردگارم بی‌نیاز و کریم است.^{۳۰}

وجه چهارم: کفر ترک دستورات خدای عزوجل:

وَإِنْ يَأْتُوكُمُ أُسَارَىٰ تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ، أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ
الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ.

و اگر آنان در حال اسارت نزد شما آیند، برای آزاد شدنشان فدیة می‌دهید، در صورتی که آواره کردنشان بر شما حرام بود. آیا به بخشی از کتاب [آسمانی] ایمان می‌آورید و به بخشی دیگر کفر می‌ورزید؟^{۳۱}

وجه پنجم: کفر براءت که خدای عز و جل در باره‌اش از ابراهیم خلیل عليه السلام حکایت فرموده که خطاب به قوم بی‌ایمان خود فرمود:

كَفَرْنَا بِكُمْ، وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَ الْبُغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ.
ما به شما کافریم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شده است، تا آن زمان که به خدای یگانه ایمان آورید.^{۳۲}
إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ.

بی تردید من نسبت به شرک‌ورزی شما که در دنیا درباره من داشتید [که اطاعت از من را هم چون اطاعت خدا قرار دادید] بیزار و منکرم.^{۳۳}

۳۰. النمل، ۴۰.

۳۱. البقرة، ۸۵.

۳۲. الممتحنة، ۴.

۳۳. ابراهیم، ۲۲.

بر اساس این روایت، کفر دارای مراتبی است که شدیدترین آن کفر جحود (انکار) است. در حقیقت کفار با انکار حقیقت و پنهان نمودن آن، حجابی بر سمع و بصر خود (قوای ادراکی) نهاده‌اند و خداوند به دلیل این عمل، حجاب شدیدتری را به عنوان مجازات بر دل‌های آنان نهاده است. این نکته از آیه «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ، وَعَلَى سَمْعِهِمْ» (خدا [به کیفر کفرشان] بر دل‌ها و گوش‌هایشان مهر [تیره بختی] نهاده)^{۳۴} قابل استنباط است. زیرا در این آیه خداوند مهر زدن بر قلب کفار را به خود نسبت می‌دهد:

خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ.

و همچنین بیان می‌دارد که بر گوش‌ها و چشم‌هایشان پرده‌ای قرار گرفته است:

وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ.

پس اعمال آنان در وسط دو حجاب قرار دارد: یکی حجابی از خودشان و دیگری حجابی از جانب خداوند.^{۳۵}

باید دانست کفری که در آیات مورد بررسی مورد اشاره قرار گرفته و کافر به سبب آن به میت، ناشنوا و نابینا تشبیه شده است؛ کفر جحود و انکار می‌باشد:

وَجَعَلْنَا هُمْ سَمْعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ.

و برای آنان گوش و چشم و دل قرار داده بودیم، ولی گوش و چشم و دلشان چیزی از عذاب را از آنان برطرف نکرد؛ زیرا همواره [با داشتن آن ابزار تشخیص] آیات ما را انکار می‌کردند.^{۳۶}

۱-۳. مفهوم‌شناسی موت

موت از جهت لغوی به معنای مفارقت روح از بدن^{۳۷} یا همان مرگ^{۳۸} و ضد حیات^{۳۹} است. موت و حیات در آیات قرآن کریم گاهی بر حیات نباتی و حیوانی اطلاق شده است:

۳۴. البقرة، ۷.

۳۵. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵۲.

۳۶. الأحقاف، ۲۶.

۳۷. الطراز الأول و الكنز لما علیه من لغة العرب المعول، ج ۳، ص ۳۰۶. «بانتُ روحةُ عن جسده، فهو میت»

۳۸. قاموس قرآن، ج ۶، ص ۳۰۲.

۳۹. الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، ج ۱، ص ۲۶۶.

- اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا.

بدانید که خدا زمین را پس از مردگی اش زنده می کند.^{۴۰}

- فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحِي الْمَوْتِ.

پس با تأمل به آثار رحمت خدا بنگر که چگونه زمین را پس از مردگی اش زنده می کند، بی تردید این [خدای قدرتمند] زنده کننده مردگان است.^{۴۱}

- وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحِي الْمَوْتِ.

و از [دیگر] نشانه های او این است که تو زمین را خشک و بی گیاه می بینی، پس هنگامی که باران بر آن نازل می کنیم، به شدت به جنبش درآید و برآید. بی تردید کسی که زمین مرده را زنده کرد، یقیناً مردگان را زنده می کند.^{۴۲}

حیات در معنای ظاهری از دو مؤلفه تأثیرپذیری از محیط و تأثیرگذاری بر آن تشکیل شده است. این دو مؤلفه در معنای حقیقی حیات نیز جریان دارد. خداوند حیات روح را هدایت پذیری و ایمان معرفی می کند:^{۴۳}

أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ ...

آیا کسی که [از نظر عقلی و روحی] مرده بود و ما او را [به وسیله هدایت و ایمان] زنده کردیم، و برای وی نوری قرار دادیم تا در پرتو آن در میان مردم [به درستی و سلامت] حرکت کند ...^{۴۴}

در این آیه روح انسان قبل از دریافت هدایت الهی؛ به مرده ای می ماند که هدایت پذیری و ایمان، به او حیات حقیقی بخشیده است. در نتیجه مادامی که روح انسان به واسطه قوای جسمانی تأثیر پذیری از حقیقت پیدا نکند؛ حیات روحانی برای فرد رقم نخواهد خورد. به همین دلیل قرآن کریم، کافران را با وجود برخورداری از حیات ظاهری شنوایی و بینایی، به میت تشبیه کرده است:

۴۰. الحدید، ۱۷.

۴۱. الروم، ۵۰.

۴۲. فصلت، ۳۹.

۴۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۳۷۷: «فالإنسان قبل أن يمسه الهدى الإلهي كالميت المحروم من نعمة الحياة الذي لا حس له و لا حركة فإن آمن بربه [إيماناً يرتضيه كان كمن أحياه الله بعد موته]؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۱۳۸۱: «حدثنا أبي ثنا أبو صالح كاتب الليث حدثني معاوية بن صالح عن علي بن أبي طلحة عن ابن عباس: قوله: أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ يعني فهديناه.»

۴۴. الانعام، ۱۲۲.

إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى. ٤٥

زیرا روح کافر از تأثیر و تأثر به واسطه چشم و گوش و زبان، بی بهره است:

صُمُّ بَكْمُ عُمِّي فَهَمْ لَا يَعْقِلُونَ. ٤٦

همچنین قرآن کریم روح شهید را با وجود فقدان آثار ظاهری حیات، دارای حیات می داند:

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ.

و هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شدند مرده اند، بلکه زنده اند. ٤٧

منظور از حیات در این آیه بالوجدان حیات ظاهری و جسمانی نیست. همچنین معنای حیات برزخی نیز مد نظر نیست؛ زیرا این نوع از حیات اختصاص به شهداء ندارد، بلکه شامل تمامی انسان هاست. بنابراین در آیه شریفه، حیات روحانی و در همین دنیا منظور است. به این معنا که روح شهید همچنان در این عالم دارای تأثیر و تأثر است:

فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

در حالی که خدا به آنچه از بخشش و احسان خود به آنان عطا کرده شادمانند، و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته اند [و سرانجام به شرف شهادت نایل می شوند] شادی می کنند، که نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند. ٤٨

۲. فراز میانی آیه ۸۰: «وَلَا تُسْمِعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ»

در فراز دوم از آیه، کافر به ناشنوا تشبیه شده است. در این بخش مفردات بکار رفته در آیه از قبیل «صم»، «دعاء» و عبارت «إِذَا وَلَوْ مَدِيرِينَ» بررسی می شود.

٤٥. النمل، ۸۰

٤٦. البقرة، ۱۷۱

٤٧. آل عمران، ۱۶۹

٤٨. آل عمران، ۱۷۰

۲-۱. مفهوم شناسی «الصِّمِّ»

الصِّمِّ در لغت به معنای از بین رفتن شنوایی^{۴۹} و فقدان حسّ شنوایی است. معنای اصطلاحی الصِّمِّ از دیدگاه قرآن کریم، فقدان قدرت شنوایی به معنای ظاهری نیست؛ بلکه الصِّمِّ صفت کسانی است که سخن حق را قبول نمی‌کنند.^{۵۰} در قرآن کریم این لفظ تنها برای کافرانی بکار رفته است که پیام الهی را اطاعت نمی‌کنند. در نظر قرآن وصف ناشنوایی بذاته صفتی مذموم به حساب نمی‌آید. بلکه این وصف برای کسی که توانایی شنیدن دارد، لکن از آن در راستای پذیرش هدایت استفاده نمی‌کند به منزله صفتی مذموم است:

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ.

قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا، کران [از شنیدن حق] و لالان [از گفتن حق] هستند که [کلام حق را] نمی‌اندیشند.^{۵۱}

۲-۲. مفهوم شناسی «الدُّعَاءِ»

دعا در لغت همان نداء است (خواندن و صدا زدن)؛ در آیات قرآن گاهی دعا و نداء در موضع یکدیگر بکار می‌روند:^{۵۲}

لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا.

خطاب کردن پیامبر را در میان خود، مانند خطاب کردن بعضی از خودتان به بعضی [دیگر] قرار مدهید.^{۵۳}

این آیه خطاب به کسانی است که پیامبر ﷺ را با اسم ایشان صدا می‌زدند. این افراد با صدای بلند و با اسم، حضرت را مورد خطاب قرار می‌دادند؛ اما در این آیه لفظ دعا در معنای نداء و برای تعظیم پیامبر ﷺ استعمال شده است.^{۵۴} تفاوت دعاء و نداء در این است که دعاء مفهومی عام تر از نداء دارد. نداء عبارت است از بلند کردن صدا به چیزی که معنادار است، ولی دعاء هم شامل خواندن با صدای بلند و هم به صورت آهسته می‌باشد.^{۵۵}

۴۹. المحيط فی اللغة، ج ۸، ص ۹۸: «الصِّمُّ فِي الْأَذُنِ: ذَهَابُ سَمْعِهَا»؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۴۹۲: «الصِّمُّ: فَقْدَانُ حَاسَةِ السَّمْعِ، وَ بِهِ يَوْصَفُ مَنْ لَا يُصْغِي إِلَى الْحَقِّ وَ لَا يَقْبَلُهُ».

۵۰. مفردات ألفاظ القرآن، ص ۴۹۲.

۵۱. الانفال، ۲۲.

۵۲. مفردات ألفاظ القرآن، ص ۳۱۵.

۵۳. النور، ۶۳.

۵۴. مفردات ألفاظ القرآن، ص ۳۱۵.

۵۵. الفروق فی اللغة، ص ۲۹.

۳. فراز پایانی آیه ۸۰: «إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ»

این بخش از آیه به معنای «درحالی که پشت‌کنان روی برمی‌گردانند» می‌باشد. مدبرین حال موکد برای مضمون فعل ولّوا است.^{۵۶} این عبارت به نحوی بیانگر امکان اثرپذیری و هدایت انسان ناشنوا از طریق سایر راه‌های ادراکی است. به این معنا که شنیدن مستلزم اثر در شخص مستمع است. اما شنیدن، تنها راه تاثیر پذیری انسان نیست. بلکه این امکان وجود دارد که تاثیر پذیری به واسطه قوه بینایی یا ... در شخص ایجاد شود. بنابراین در آیه، ناشنوایی در حالت روی گردانی از مخاطب توصیف شده است تا امکان تاثیر پذیری او را به طور مطلق نفی کند.

اگر بعد از شنیدن و درک پیام تاثیری در شنونده حاصل نشود؛ از نظر خداوند، حال این شخص با کسی که توانایی شنیدن و یا درک پیام را ندارد؛ یکسان است:

وَمَثَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِهَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً صُمُّ بَعْكُمْ عُمِّي
فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ.

داستان [دعوت کننده] کافران [به ایمان]، مانند کسی است که به حیوانی [برای رهندنش از خطر] بانگ می زند، ولی آن حیوان جز آوا و صدا [آن هم آوا و صدایی که مفهومی را درک نمی‌کند] نمی‌شنود. [کافران، در حقیقت] کر و لال و کورند، به همین سبب [درباره حقایق] اندیشه نمی‌کنند.^{۵۷}

نکته دیگر در این رابطه این است که قرار گرفتن دو عبارت «لَا تُسْمَعُ» و «إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ» در آیه شریفه در کنار هم، این فرض را تقویت می‌کند که منظور از «عدم سمع» در این آیات به معنای عدم شنیدن نیست. زیرا ناشنوا به طور مطلق در هیچ حالتی (اعم از ادبار یا اقبال) قادر به شنیدن نیست. در این صورت تقیید ناشنوایی به حالتی خاص «إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ» معنا نخواهد داشت. بلکه هم چنان که در تبیین سمع گذشت؛ از منظر قرآن کریم سمع و شنوایی زمانی محقق شده است که در هدایت پذیری فرد تاثیر گذار باشد. در غیر این صورت، حال این شخص با کسی که توانایی شنیدن ندارد؛ یکسان است. به همین دلیل خداوند روح کافر را به ناشنوایی تشبیه کرده که امکان هدایت برای او وجود ندارد.

تخلیل سماع اموات با تاکید بر آیت ۸۰ و ۸۱ سوره نمل (با رویکرد قرآن به قرآن)

۵۶ الجدول فی اعراب القرآن و صرفه و بیان، ج ۲۰، ص ۲۰۸.

۵۷. البقرة، ۱۷۱.

۴. فِرازِ اَغازینِ آیة ۸۱: «وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمِّيِّ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ»

در فِرازِ اول از آیة ۸۱ سوره نمل، انسان کافر به شخص نابینا تشبیه شده است. در این بخش مفردات به کار رفته در آیة از قبیل «بِهادِي»، «الْعُمِّيِّ» و «ضَلَالَتِ» بررسی می شود.

۴-۱. بررسی مفهوم «بِهادِي»

هدایت نقیض گمراهی است،^{۵۸} و در لغت به معنی ارشاد، راهنمایی و نشان دادن راه با لطف و مدارا و مهربانی می باشد.^{۵۹} با این تفاوت که ارشاد به چیزی تبیین آن است، ولی هدایت توانایی رسیدن به آن می باشد.^{۶۰} هدایت عبارت است از دلالت و نشان دادن هدف، به وسیله نشان دادن راه، و این خود یک نحو رساندن به هدف، و کار خداوند است.^{۶۱}

هدایت به دو نوع تکوینی و تشریحی قابل انقسام می باشد. هدایت تکوینی «هدایت عامه» است و شامل همه موجودات عالم می شود. به این معنا که خداوند همه موجودات را به سر منزل مقصود و کمال نهایی خودشان می رساند. نظیر هدایت زنبور عسل در خانه سازی و عصاره گیری از گل ها و پیمودن راهی که آفریدگارش تعیین نموده و در نتیجه تولید عسل که هدایت ویژه و به کمال رساندن آن است. هدایت تشریحی مخصوص انسان است و به این معناست که خداوند برای رساندن انسان به سر منزل مقصود که همان ملاقات با پروردگار است؛ از هیچ گونه راهنمایی و ارشاد، دریغ نورزیده است.^{۶۲}

خداوند در آیات قرآن، هدایت را به خود نسبت داده و آن را از ویژگی های الوهیت دانسته و در مقابل معبودهای مشرکین به آن احتجاج می فرماید:

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلْ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ.

بگو: آیا از معبودان شما کسی هست که به سوی حق هدایت کند؟ بگو: فقط خداست که به سوی حق هدایت می کند.^{۶۳}

۵۸. المحيط في اللغة، ج ۴، ص ۴۳.

۵۹. مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۳۵.

۶۰. الفروق في اللغة، ص ۲۰۳.

۶۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۵۶.

۶۲. هدایت در قرآن، ص ۲۰.

۶۳. یونس، ۳۵.

هدایت در این آیه اعم از هدایت فطری و تکوینی و هدایت تشریحی است.^{۶۴} زیرا مخاطب این آیه مشرکانی هستند که هدایت رسول خداوند را پذیرا نبودند و خداوند با ارجاع آن ها به فطرت بر آن ها احتجاج می کند. لذا شامل هدایت تکوینی نیز هست.

هدایت تشریحی خداوند شامل همه انسان هاست. اما ملاحظه می شود که در برخی از آیات هدایت را از کافران، فاسقان و ظالمان نفی نموده است:

وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.

و خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی کند.^{۶۵}

این اختلاف بیان به این دلیل است که هدایت در صورتی محقق می شود که «ابلاغ» و «پذیرش حق» توأم با هم باشند. به همین دلیل گاهی در آیات به اعتبار عدم قبول و پذیرش مخاطب، هدایت را منتفی دانسته گویا در اصل هدایتی صورت نگرفته است:^{۶۶}

وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ.^{۶۷}

اما گاهی به اعتبار بذل هدایتی که از جانب هدایت کننده حاصل شده است؛ حتی با وجود اینکه از طرف مخاطب قبولی حاصل نشده باشد، باز هم بر آن هدایت اطلاق می کند:

وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ.

و اما ثمودیان، پس آنان را هدایت کردیم، ولی آنان کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند.^{۶۸}

همچنین در آیات با توجه به نقش هدایت گری پیامبر ﷺ می فرماید:

وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

بی تردید تو [مردم را] به راهی راست هدایت می نمایی.^{۶۹}

ولی هنگامی که عدم قبول مخاطب را در نظر می گیرد؛ تنها وظیفه پیامبر را ابلاغ می داند و هدایت را از خداوند می داند:

۶۴. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۵۷.

۶۵. آل عمران، ۸۶.

۶۶. مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۳۷.

۶۷. البقرة، ۲۶۴.

۶۸. فصلت، ۱۷.

۶۹. الشوری، ۵۲.

- فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ.

پس اگر اسلام آوردند، قطعاً هدایت یافته‌اند، و اگر روی برتافتند، فقط رساندن پیام بر عهده توست.^{۷۰}

- فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ.

پس اگر روی گردانید [سزاوار کیفر می‌شوید]، و بدانید که بر عهده پیامبر ما فقط رساندن آشکار [پیام وحی] است.^{۷۱}

- فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ.

پس اگر [از دعوت] روی برگردانند [اندوهگین مباش] ما تو را بر آنان نگهبان و مراقب نفرستاده‌ایم [تا آنان را به اجبار در دایره هدایت قرار دهی]، جز رساندن [پیام وحی] بر عهده تو نیست.^{۷۲}

- إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ.

قطعاً تو نمی‌توانی هر که را خود دوست داری هدایت کنی، بلکه خدا هر که را بخواهد هدایت می‌کند.^{۷۳} با این بیان روشن می‌شود؛ هدایتی که در آیه «وَ مَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمِّيِّ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ»^{۷۴} از پیامبر ﷺ نفی شده؛ به اعتبار عدم قبول مخاطب (کافران) است.

۴-۲. بررسی مفهوم «الْعُمِّيِّ»

«الْعُمِّيِّ» به معنای از بین رفتن بینایی^{۷۵} و فقدان بصر و بصیرت است.^{۷۶} لفظ «الْعُمِّيِّ» به معنی فردی فاقد قوه بینایی (نابینا) است. این لفظ در قرآن به دو معنای حقیقی «شخص نابینا»^{۷۷} و مجازی «شخص کافر»^{۷۸} استعمال شده است. ولی در قرآن کریم لفظ «عمی» به معنای فقدان بصیرت، تنها به عنوان وصف کافران بکار رفته است:

فَإِنَّمَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنَّ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ.

حقیقت این است که دیده‌ها کور نیست بلکه دل‌هایی که در سینه‌هاست، کور است!^{۷۹}

۷۰. آل عمران، ۲۰.

۷۱. المائدة، ۹۲.

۷۲. الشوری، ۴۸.

۷۳. القصص، ۵۶.

۷۴. النمل، ۸۱.

۷۵. العین، ج ۲، ص ۲۶۶: «الْعَمَى: ذهاب البصر».

۷۶. مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۸۸: «يقال في افتقاد البصر و البصيرة».

۷۷. العبس، ۲؛ الفتح، ۱۷؛ النور، ۶۱.

۷۸. الرعد، ۱۶.

۷۹. الحج، ۴۶.

در آیات قرآن کافران با الفاظی چون «العمی» و «لا یبصرون» مورد وصف واقع شده‌اند:

- وَ تَرَاهُمْ یَنْظُرُونَ إِلَیْكَ وَ هُمْ لَا یُبْصِرُونَ.

و آنان را می‌بینی که به سوی تو می‌نگرند در حالی که نمی‌بینند.^{۸۰}

- وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْظُرُ إِلَیْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِی الْعُمَىٰ وَ لَوْ كَانُوا لَا یُبْصِرُونَ.

و گروهی از آنان تو را می‌نگرند [ولی گویا از درک معجزات، فهم آیات قرآن، سلامت اخلاق و کردار با چشم دل ناتوانند]. آیا تو می‌توانی نابینایان را گرچه از روی بصیرت و بینش نبینند، هدایت کنی؟^{۸۱}

۳-۴. بررسی مفهوم «ضالّاتهم»

«ضلّ» به معنای ضایع کردن و تباهی است^{۸۲} و ضلال به معنای عدول از راه مستقیم و متضاد هدایت است.^{۸۳} لفظ «ضالّات» که مضاف به ضمیر «هم» شده است؛ دلالت بر وجود گمراهی و تباهی از جانب خود کافران دارد. گاهی گمراهی عارض بر فرد است، در این صورت امکان راهنمایی (هدایت) شخص وجود دارد؛ کما اینکه بیدار کردن فردی که خواب رفته ممکن است. اما کسی که خودش را به خواب زده نمی‌توان از خواب بیدار کرد. انسان کافر آیات خدا را عامدانه نادیده گرفته است در حالی که به صدق آن یقین دارد:

وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَقْبَلَتْهَا أَنْفُسُهُمْ.

و با آنکه دل‌هایشان بدان یقین داشت، از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند.^{۸۴}

در نتیجه هدایت پذیر نیست.

بدین ترتیب در این فراز از آیه روح کافر به نابینایی تشبیه شده که در گمراهی خودش قرار گرفته است. اما وجه شبه این تشبیه فقدان بصر نیست بلکه فقدان تأثیر گذاری بینایی بر هدایت انسان است. عبارت «یهادی» در این آیه، این مطلب را روشن می‌سازد که منظور از سمع در آیات قبل، سماع هدایت است.^{۸۵} زیرا اگر در فرازهای قبل منظور از سمع به معنای ظاهری آن باشد؛ می‌بایست در این آیه نیز عدم بصر را در مقابل نابینا به عنوان وجه شبه قرار می‌داد درحالی که در این آیه سخن از عدم هدایت پذیری است.

۸۰. الاعراف، ۱۹۸.

۸۱. یونس، ۴۳.

۸۲. المحيط فی اللغة، ج ۷، ص ۴۳۲؛ العین، ج ۷، ص ۸، معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۳۵۶: «و هو ضیاع الشیء و ذهابه فی غیر حَقّه».

۸۳. مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۰۹.

۸۴. النمل، ۱۴.

۸۵. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۳۹۰.

۵. فراز پایانی آیه ۸۱: «إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ»

در فرازهای سابق از آیات ۸۰ و ۸۱ سوره مبارکه نمل روح کافر فاقد حیات و سمع و بصر توصیف شده است، و در این فراز روح مومن در نقطه مقابل آن قرار گرفته است. همچنان که مراد از فقدان سمع و حیات در کافر، فقدان آثار آن‌ها در روح اوست اگرچه کافر از لحاظ ظاهری واجد آثار حیات باشد؛ مراد از وجود سمع و حیات در روح مومن نیز وجود آثار آن‌ها در روح اوست اگرچه همچون شهیدان از لحاظ ظاهری فاقد آثار سمع و حیات باشد.

برای بررسی دقیق‌تر معنای حیات و اقسام آن، نکات ذیل بایست مد نظر قرار گیرند:

اول: دو حیات برای روح قابل فرض است: یک حیات به جهت تاثیر گذاری روح بر جسم است که همان حیات ظاهری در دنیا است که با تولد آغاز و با مرگ پایان می‌یابد؛ و حیات دیگر به جهت اثر پذیری روح از جسم است. از منظر خداوند متعال حیات روح به معنای اثر پذیری از قوای جسمانی در راه رسیدن به هدایت و کمال است:

وَ أَنَا لَمَّا سَمِعْنَا اهْدَىٰ آمَنَّا بِهِ.

و ما چون هدایت را شنیدیم بدان گرویدیم.^{۸۶}

و اگر اثر پذیری از این قوا در جهت هدایت انسان وجود نداشته باشد؛ حیات حقیقی روح تحقق نخواهد یافت:

وَ جَعَلْنَا هُمْ سَمْعًا وَ أَبْصَارًا وَ أَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَ لَا أَبْصَارُهُمْ وَ لَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ.

برای آنان گوش و چشم و دل قرار داده بودیم، ولی گوش و چشم و دلشان چیزی از عذاب را از آنان برطرف نکرد.^{۸۷}

دوم: از دیدگاه قرآن کریم روح شهید علی رغم فقدان حیات ظاهری، از حیات روح برخوردار است:

وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ.

و به آنان که در راه خدا کشته می‌شوند مرده نگویید، بلکه [در عالم برزخ] دارای حیات اند، ولی شما [کیفیت آن حیات را] درک نمی‌کنید.^{۸۸}

۸۶ الجن، ۱۳.

۸۷ الاحقاف، ۲۶.

۸۸ البقرة، ۱۵۴.

در نتیجه حیات ظاهری حدوثاً در حیات حقیقی روح موثر هست؛ لکن روح در بقاء حیات از جسم بی‌نیاز است.

سوم: گذشت که مفهوم حیات از دو مؤلفه تأثیرپذیری از محیط و تأثیرگذاری بر آن تشکیل شده است. همچنین حیات هر موجودی نسبت به خودش سنجیده می‌شود. بنابراین حیات در نبات، حیوان و انسان به معنای تأثیر و تأثر خاص و متناسب با قوای وجودی و استعدادهای آنها است. یعنی حیات انسانی تأثیر و اثرائتی غیر از حیات حیوانی یا نباتی دارد و در رتبه بالاتری از حیات حیوانی یا نباتی جای می‌گیرد. لذا حیات حیوانی برای اسب، شتر، ... کمال محسوب می‌شود، ولی برای انسان کمال نیست زیرا از قوای وجودی خود بهره مناسب را نبرده است:

هَمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ هُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ هُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا
أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ.

دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند، و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند.^{۸۹}

اما وجه مشترک حیات در همه اقسام آن تأثیر و تأثر است. حیات روح در تعامل با جسم به معنای اثرگذاری و اثرپذیری از جسم، و تکامل و هدایت یافتن به واسطه استفاده از قوای آن است. این آیه تنها از حیات روح در دنیا و تأثیر و تأثر آن از حقیقت به واسطه قوای جسمانی خبر می‌دهد. اما با توجه به آیات دیگری از قرآن کریم، می‌توان بیان داشت که روح مومن پس از مرگ و قطع رابطه با جسم نیز دارای حیات و تأثیر و تأثر است؛ به همین جهت از اعمال زندگان آگاهی پیدا می‌کند:

وَ قُلِ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُوْلُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَ اِلَى عَالَمِ الْغَيْبِ وَ
الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.

و بگو: عمل کنید یقیناً خدا و پیامبرش و مؤمنان اعمال شما را می‌بینند، و به زودی به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانده می‌شوید، پس شما را به آنچه همواره انجام می‌دادید، آگاه می‌کند.^{۹۰}

در این آیه از قرآن کریم، خداوند و رسول و مومنان ناظر بر اعمال امت معرفی شده‌اند. عبارت «سَتُرَدُّونَ اِلَى عَالَمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ» نشان دهنده این است که این نظارت و آگاهی نسبت به همین دنیاست.^{۹۱}

۸۹. الأعراف، ۱۷۹.

۹۰. التوبة، ۱۰۵.

۹۱. المیزان في تفسير القرآن، ج ۹، ص ۳۷۹.

نتیجه گیری

در آیه ۸۰ سوره نمل روح انسان کافر به میت تشبیه شده است. موت یا همان مرگ ظاهری، عارض بر جسم است نه روح؛ استعمال موت برای روح کافر به منزله فقدان آثار حیاتی در روح کافر می‌باشد. تاثیر و تاثر نشانه حیات است، و حیات روح از منظر خداوند متعال تاثیر پذیری و تاثیر گذاری در عرصه هدایت است. حاصل سخن اینکه در بخش آغازین این آیه روح کافر به جهت فقدان آثار حیات روح (هدایت پذیری)، به جسد تشبیه شده است. البته وجه شبه این دو، مطلق عدم سماع نیست؛ بلکه وجه شبه کافر و میت، عدم سماعی است که در هدایت روح تاثیرگذار باشد.

از جمله آثار حیات ظاهری شنوایی است. از دیدگاه قرآن کریم غایت قوه‌ی شنوایی، تعقل و هدایت پذیری و اطاعت پذیری است. اگر روح انسان از پیام‌های هدایت رسولان تاثیر پذیر نباشد؛ همچون پیکر بی‌جانی است که پس از مفارقت روح، هیچ تاثیر و تاثری نسبت به پیام‌های محیط ندارد.

در آیه ۸۰ سوره مبارکه نمل روح کافر به ناشنوا به طور مطلق تشبیه نشده؛ بلکه روح کافر به ناشنوا با قید روی گردان بودن از مخاطب، تشبیه شده است. همان طور که بیان شد؛ در مورد انسان ناشنوا عدم سماع به طور مطلق در همه حالات وجود دارد. بنابراین تقييد عدم سماع به «حالت ادبار و روی گردان بودن از مخاطب» به منزله سلب امکان هرگونه تاثیر پذیری و هدایت پذیری از طریق سایر قوای ادراکی است. حاصل اینکه در این آیه روح کافر به ناشنوایی تشبیه شده که از هر گونه تاثیر پذیری و هدایت پذیری بی بهره است.

با بررسی صورت گرفته در آیات ۸۰ و ۸۱ سوره نمل، ادعای وهابیت نسبت به عدم سماع اموات از دو جهت مورد خدشه قرار می‌گیرد:

اول: مراد از اموات در این آیه، مردگان به مرگ ظاهری نیست بلکه مراد، آنانی هستند که دچار مرگ باطنی و معنوی شده‌اند.

دوم: مراد از عدم سماع در آیه به معنای فقدان شنوایی نیست بلکه فقدان آثاری (هدایت پذیری) است که به موجب شنیدن در روح کافر پدیدار نشده است.

حاصل اینکه در این آیات کافران به جسدهایی بی‌روح تشبیه شده‌اند که هیچ تاثیر و تاثری از حقیقت ندارند. در نتیجه هدایت پذیری ندارند.

منابع

۱. قرآن کریم.

٢. الاحاديث المشككة الواردة في تفسير القرآن الكريم، احمد عبد العزيز، السعودية، دار ابن الجوزي، اول، ١٤٣٠ق.
٣. أضواء البيان في إيضاح القرآن بالقرآن، محمد امين شنقيطي، بيروت، دار الفكر، ١٤١٥ق.
٤. أهوال القبور وأحوال أهلها إلى النشور، عبدالرحمن بن احمد ابن رجب، منصوره، دار الغد، اول، ١٤٢٦ق.
٥. البراهين الاسلاميه فى الرد الشبهه الفارسيه، عبد الطيف آل الشيخ، مكتبة الهداية، اول، ١٤١٠ق.
٦. البرهان في تفسير القرآن، هاشم بن سليمان بحراني، قم، مؤسسة البعثة، اول، ١٤١٥ق.
٧. پیام قرآن، ناصر مكارم شيرازي، تهران، دارالكتب الاسلاميه، نهم، ١٣٨٦ش.
٨. تأويلات أهل السنة، محمد بن محمد ماتريدي، بيروت، دارالكتب العلمية، اول، ١٤٢٦ق.
٩. ترجمه تفسير الميزان، محمد باقر موسوي، قم، جامعه مدرسين، پنجم، ١٣٧٤ش.
١٠. تفسير الايات من القرآن الكريم، محمد عبد الوهاب، رياض.
١١. تفسير الفاتحة و البقرة، محمد صالح ابن عثيمين، سعودى، دار ابن الجوزى، اول، ١٤٢٣ق.
١٢. تفسير القرآن العظيم، ابن ابى حاتم، رياض، مكتبة نزار مصطفى الباز، سوم، ١٤١٩ق.
١٣. تفسير القرآن العظيم، اسماعيل ابن كثير، بيروت، دار الكتب العلمية، اول، ١٤١٩ق.
١٤. تفسير القرآن، أبو المظفر سمعاني، رياض، دار الوطن، اول، ١٤٢٢ق.
١٥. التفسير الكبير، سليمان بن احمد طبراني، اردن، دار الكتاب الثقاف، اول، ٢٠٠٨م.
١٦. تفسير غريب القرآن، عبدالله بن مسلم ابن قتيبة، بيروت، مكتبة الهلال، اول، ١٤١٥ق.
١٧. تفسير نور الثقلين، عبدعلى بن جمعة حويزى، اسماعيليان، قم، چهارم، ١٤١٥ق.
١٨. تهذيب الآثار، أبو جعفر طبرى، تحقيق محمود محمد شاكر، قاهرة، مطبعة المدني.
١٩. تيسير الكريم، عبدالرحمن سعدى، بيروت، مؤسسة الرسالة، اول، ١٤٢٠ق.
٢٠. جامع البيان فى تفسير القرآن، محمد بن جرير طبرى، بيروت، دار المعرفة، اول، ١٤١٢ق.
٢١. الجدول في إعراب القرآن، محمود صافى، دمشق، دار الرشيد، چهارم، ١٤١٨ق.
٢٢. الجموع البهيه للعقيدة السلفية، ابو المنذر منياوى، مصر، مكتبة ابن عباس، اول، ١٤٢٦ق.
٢٣. جهود العلماء الحنفية فى ابطال عقائد القبورية، شمس الدين افغانى، دار الصمعي، اول، ١٤١٦ق.
٢٤. الدر المنثور فى التفسير بالمأثور، عبدالرحمن بن ابى بكر سيوطى، قم، كتابخانه آيت الله مرعشى، اول، ١٤٢٠ق.
٢٥. روائع التفسير، ابن رجب حنبلى، تحقيق طارق بن عوض الله، سعودى، دار العاصمة، اول، ١٤٢٢ق.
٢٦. روح المعاني في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني، محمود بن عبدالله آلوسى، بيروت، دار الكتب العلمية، بيروت، اول، ١٤٢٠ق.
٢٧. السيرة النبوية، اسماعيل بن عمر ابن كثير، بيروت، دار المعرفة، ١٣٩٥ق.
٢٨. الصحاح (تاج اللغة)، اسماعيل بن حماد جوهرى، بيروت، دار العلم للملايين، سوم، ١٤٠٤ق.
٢٩. صلاة المومن، سعيد بن وهب قحطاني، مركز الدعوة والإرشاد القصب، چهارم، ١٤٣١ق.
٣٠. الطراز الاول، سيد عليخان مدنى، مشهد، موسسه آل البيت، اول، ١٤٢٦ق.

۳۱. العرف الشذی فی شرح السنن الترمذی، محمد انور شاه کشمیری، تحقیق محمود شاکر، بیروت، دار التراث العربی، اول، ۱۴۲۵ق.
۳۲. عقیده التوحید فی القرآن الکریم، خلیل ملکاو، دار الزمان، اول، ۱۴۰۵ق.
۳۳. العین، خلیل بن احمد فراهیدی، قم، دار الهجرة، دوم، ۱۴۰۹ق.
۳۴. غرائب القرآن و رغائب الفرقان، نظام الدین نیشابوری، بیروت، دارالکتب العلمیة، اول، ۱۴۱۶ق.
۳۵. الفتح الربانی من فتاوی الإمام الشوکانی، محمد بن علی شوکانی، صنعاء، مكتبة الجيل الجديد.
۳۶. فتح القدیر، محمد بن علی شوکانی، دمشق، دار ابن کثیر، اول، ۱۴۱۴ق
۳۷. الفروق فی اللغة، حسن عبدالله عسکری، بیروت، دارالافتا الجديد، اول، ۱۴۰۰ق.
۳۸. قاموس قرآن، علی اکبر قرشی، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ششم، ۱۴۱۲ق.
۳۹. کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، محمد علی تہانوی، بیروت، مكتبة لبنان ناشرون، اول، ۱۹۹۶م.
۴۰. لسان العرب، محمد بن مکرم ابن منظور، بیروت، دار صادر، سوم، ۱۴۱۴ق.
۴۱. مجموع الفتاوی، احمد بن عبد الحلیم بن تیمیہ، مدینة، مجمع الملك فهد، ۱۴۱۶ق.
۴۲. المحيط فی اللغة، اسماعیل بن عباد، بیروت، عالم الكتاب، اول، ۱۴۱۴ق.
۴۳. سیر اعلام النبلاء، شمس الدین ذہبی، بیروت، مؤسسة الرسالة، سوم، ۱۴۰۵ق.
۴۴. معالم التنزیل، حسین بن مسعود بغوی، بیروت، دار إحياء التراث العربی، اول، ۱۴۲۰ق.
۴۵. معجم المصطلحات البلاغیة و تطورها، احمد مطلوب، بیروت، مكتبة لبنان ناشرون، اول، ۲۰۰۰م.
۴۶. معجم مقاییس اللغة، أحمد ابن فارس، قم، مكتب الاعلام الاسلامی، اول، ۱۴۰۴ق.
۴۷. معرفت قرآنی، علی نصیری، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، اول، ۱۳۸۷ش.
۴۸. المفردات لالفاظ القرآن الکریم، حسین بن محمد راعب اصفهانی، بیروت، ۱۴۱۲ق.
۴۹. موسوعة الالبانی فی العقیة، ناصر الدین البانی، صنعاء، مركز النعمان، اول، ۱۴۳۱ق.
۵۰. المیزان فی تفسیر القرآن، محمدحسین طباطبایی، بیروت، مؤسسة الأعلمی، دوم، ۱۳۹۰ق.
۵۱. مقاله واقع نمای قرآن و تاثیر آن در تفسیر از دیدگاه علامه طباطبایی، محمد نقیب زاده، مجله قرآن شناخت، سال چهارم، شماره دوم، ۱۳۹۰ش.
۵۲. مقاله پاسخ به شبهات البانی در مورد سماع، مجید فاطمی نژاد، مجله سلفی پژوهی، سال دوم، شماره چهارم، ۱۳۹۵ش.
۵۳. تفسیر القرآن الکریم، منتصر کتانی، استفاده از <http://www.islamweb.net>